



زندگینامه

شهید

نورعلی عسکری

به همراه متن وصیت نامه برادر شهید
حبیب خلیفه سلطانی

..... نه، هیچوقت خون شهید هدر نمی رود، خون شهید به زمین نمی ریزد، خون شهید هر قطره اش تبدیل به صدها قطره و هزارها قطره بلکه به دریائی می گردد و در پیکر اجتماع وارد می شود.

لذا پیغمبر فرمود "مأمن قطره احب الی الله من قطره دم فی سبیل الله" هیچ قطره ای در مقیاس حقیقت و در نزد خدا از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست.

شهادت تزریق خون است به پیکر اجتماع، این شهداء هستند که در پیکر اجتماع و در رگهای اجتماع - خاصه اجتماعاتی که دچار کم خونی هستند - خون جدید وارد می کنند. (شهید آیت ا... مطهری)

مقدمه:

نوشتار حاضر مختصری است از زندگانی خواهر شهیدمان بتول عسگری، که به مناسبت سومین سالگرد شهادت وی همراه همسر و فرزندش منتشر گردیده و در اختیار طالبین راه حق و پیروان مکتب خون و شهادت قرار می گیرد. هدف از این مختصر مقوله نه فقط بیان تاریخچه زندگی یک انسانی است که به خداوند متعال ایمنان آورده و مؤمنانه زندگانی کرده و سپس به حق پیوسته است، بلکه فرازهایی از زندگی یک انسان است که خورش در راه خدا به زمین ریخته و به مقام شهادت نائل آمده است.

یعنی درواقع بیان فرازهایی از زندگانی انسانی است که نه تنها نمرده و از بین نرفته، بلکه با دادن خون در راه خدا به تمام مایملک و زندگی خود جاودانگی بخشیده و مصداق آیه مبارکه "و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون" گردیده است.

تاریخچه زندگانی شهید، تاریخچه زندگانی انسانی است که با شهادت خود، خون پاکش را در رگهای پیکر اجتماع وارد ساخته و با این عمل نه تنها به زندگانی خویش حیات ابدی بخشیده، بلکه موجبات حیات و حرکت جامعه را فراهم ساخته است.

پس برتمام افراد جامعه لازم است تا بشناسند کسانی را که با تزریق خون خود مانع از هلاکت و فناء آنها گردیده اند. افراد جامعه باید بشناسند شهید را، که او چه کسی بود؟ و چگونه زندگی می کرد که حق تعالی جهت حیات و حرکت جامعه، خون او را از میان خونها برگزید و برپیکر اجتماع تزریق نمود؟

چه کسی بود و چگونه زندگی می کرد که توفیق یافت از خوبان پیامبر اکرم (ص) باشد و گلچین شود و در صف شهداء قرارگیرد و نظر به الله کند؟

چه کسی بود و چگونه زندگی می کرد که آن همه از جانب خداوند متعال مورد عنایت و تفضل قرارگرفت، که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: خدا شهداء را در قیامت با بهاء و جلالتی، و با عظمت و نورانیتی وارد می کند که اگر انبیاء از مقابل آنها بگذرند و سوار باشند، به احترام آنها پیاده می شوند.

شناخت شهید، شناخت نور و عظمت و دیگر کمالات است، چرا که شهید تجلی حق است و کمال، شهید انسان کامل است، خلیفه الله است، در دنیا اسوه و الگو و در آخرت شفیع و جواز ورود به بهشت و قرار گرفتن در جوار پاکان و محبین حق است.

زندگی کالا است:

زندگی دنیا کالا است و انسانها معامله گر، اما آنچه تفاوت دارد خریدار است، که هر کدام کالا (مال و جان و همه هستی انسان) را به قیمتی می خرند.

خریدار اول خداوند متعال است، همان آفریدگاری که همه چیز از آن اوست و آنچه به ما داده، به صورت امانت می باشد ولی از روی مهربانی و لطف و رحمت بیکرانیش، به جای آنکه امانتی را که خود مالکش است را پس بگیرد، می خرد.

آری خریدار است و بهترین خریدار، امانت خود را به هنگام بازستاندن می خرد، به قیمت بهشت جاودانگی و نظر به الله و لقاء حق، چنانکه خود می فرماید:

"ان الله اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم بان لهم الجنة (توبه) و اما خریدار دوم شیطان است، همان پستی که اول بار سر از اطاعت و فرمان حق بازپیچید و ظلم و طغیان و استکبار و بندگی از هوای نفس را بنا نهاد.

او همچنانکه خود، در امانت الهی به قیمت غضب همیشگی خداوند تصرف نمود، امانت سپرده شده به انسان را نیز به قیمت آتش برافروخته شده از غضب الهی و غوطه وری در ظلمات از امانتدار، خریداری می کند.

و در این بازار هیچ انسانی نیست که کالای خویش را نفروشد، حال خواه به صاحبش برگرداند و پاداش امانتداری خود را بیش از آنچه حقش است دریافت دارد و خواه در امانت خیانت کند و به باطل گراید، و در این میان چه رستگارند آنانکه ایمان آوردند و تجارتی نمودند که پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند متعال بدان راهنمائیشان نمود که:

"يا ايها الذين امنوا هل ادولکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم، تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم" (صف)

پس آشنائی با شهید، آشنائی با کسی است که با حق تعالی وارد معامله شده، و با این معامله به خود و زندگانی و آثارش ارزش جاودانگی الهی بخشیده است.

شاید این تلاوت زیبای قرآن و این زمزمه دلنشین دعای سحر و دیگر ادعیه، آن هم از ناحیه یک دختر بچه ۷ ساله برای دیگران فقط جالب و شیرین می نمود، اما ای کاش همه می دانستند که این صوت خوش، زمزمه جدائی و راز و نیاز محبی است که از همان کودکی دل خود را با درد فراق محبوب آشنا می سازد، و ای کاش همه می دانستند که این شور و اشتیاق به اسلام و قرآن و اهل بیت (ع) مقدمه و زمینه ساز شهادت و وصال این معشوق کوچک است.

دوران تحصیل:

در همان سن ۷ سالگی بود که در دبستان دخترانه (دانش) که امروز دبستان شهید محسن بنی لوحی نام دارد ثبت نام نمود و جهت تحصیل قدم به دبستان گذاشت.

خداوندا، این بدن کوچک از چه روح بزرگی برخوردار است، و چقدر عظمت‌های ناشناخته برای دیگران در این دختر کوچک وجود دارد؟ انگار خود می دانست که مسیر شهادت را طی می کند، آیات قرآن را تلاوت نمود، سپس با توسل به اهل بیت (ع) و راز و نیازهای خود (هر چند مکلف نبود) خود را تزکیه نموده و اکنون جهت کسب علم و معرفت وارد دبستان می شود، یعنی در همان مسیری قرار گرفته و حرکت می کند که خداوند متعال برای بندگانیش برگزیده و برنامه رسولانش را جهت خلق بر آن قرار داده و چنانچه می فرماید:

"لقد من الله على المؤمنين ازبعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين" (آل عمران - ۱۵۹)

به هر حال دخترک کوچک با آن روح بزرگش شروع به تحصیل کرد تا با فراگیری علم، با جهل و مظاهرش به مبارزه برخیزد و در راه سوق جامعه اش از ظلمات بسوی نور قدمهای استوارتری بردارد.

دوران دبستان با موفقیت به پایان رسید و سپس به منظور ادامه تحصیل به هنرستانی در نزدیکی میدان شهداء فعلی اصفهان رفت، حالا دیگر او انسان مکلفی بود، انسانی که رسالتی بس مهم و هدفی مقدس دارد، از اینرو همزمان با تحصیل علوم، در خودسازی و تقویت ایمان و شناخت اسلام عزیز نیز جدیت قابل توجهی داشت.

و بالاخره پس از گذشت چند سال تحصیل دوران متوسطه را نیز به پایان رسانید و موفق به اخذ دیپلم خانه داری شد.

پس از دیپلم:

پس از اخذ دیپلم دیگر باید تصمیمی می گرفت و راه مشخص تری را دنبال می کرد، می توانست دیگر از یک حرکت و فعالیت مستقیم اجتماعی دست برداشته و ازدواج کند و در خانه همسر مشغول خانه داری شود، می توانست منطبق با فرهنگ حاکم بر جامعه اش نغمه های دیگری را سر کند. اما او حتی شکی در انتخاب نداشت تا در تصمیمش درنگی حاصل شود.

دورافتاده می رفت، چه بسا که خدایش می خواست او را با هجرت آشنا سازد، چرا که خدایش دوست می داشت و تقدیر نموده بود که این بنده مطیعش، در حال هجرت به توفیق لقاء معبود نائل آید.

آشنایی بیشتر با کتب اسلام:

جلسات روضه خوانی همیشه در خانه شهیده برپا بود و شور و عشق او به اسلام را تقویت و تشدید می کرد و بر تشنگی و تمایلش به سیراب شدن از دریای بیکران اسلام می افزود، تا آنکه روزی (دوران هنرستان) از همان روضه خوان درخواست کرد که به او عربی بیاموزد.

بدین ترتیب تعلم علم و حکمت و بهره وری از فرهنگ غنی اسلام شروع شد و هر روز بر موفقیت و پیشرفتهایش افزوده می شد. دیری نگذشت که با مرحومه حاجیه خانم امین آشنا گشت و با درک جلسات آن بزرگوار نسبت به اسلام معرفت بیشتری پیدا کرد.

هرچه بیشتر می آموخت بر درخواستش افزوده می شد بنابراین از جلسات حجة الاسلام سالک، حجت الاسلام شهید اژه ای و آقای علی اکبر پرورش نیز بهره های فراوان می برد.

حضور در جلسات چنین معلمانی باعث می شد تا شناخت او از اسلام همانند تفکر حاکم بر جامعه محدود و قشری نباشد و بیاموزد که سیاست ما عین دیانت ماست.

از این پس فعالیتهای مذهبی او آهنگ سیاسی نیز پیدا کرد و برایش مشهود بود که، تا طاغوت بر جامعه حکومت می کند امیدی به اصلاح، رشد و نجات جامعه نیست.

همچو پروانه ای بر گرد اسلام و روحانیت گشتن، فریاد اسلام و قرآن سردادن، بیدار و هوشیار کردن خلق و جنایات رژیم را در آن خفقان افشاء کردن و... بالاخره مبارزه مکتبی و بی امانش با رژیم معدوم پهلوی باعث شد تا دژخیمان ساواک که هر ندای حق را در حلقوم خفه می کردند، او را نشان کرده و دائم مراقبش بودند، تا آنجا که برای دستگیریش به منزل وی ریختند، اما از آنجا که خدا نمی خواست و او نیز از زیرکی مؤمنانه برخوردار بود از این توطئه شوم باخبر شد و اسناد، کتب و نوارها را مخفی کرده و به محلی دیگر رفت و مکر مکاران را خنثی نمود.

دیگر او از اولیاء خدا محسوب می شد و حق تعالی باب جهاد را نیز پس از هجرت به روی او باز کرده بود، تلاوت آیات قرآن کریم، تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت، هجرت و بالاخره جهاد، حالا دیگر او در مسیر حق و حقیقت و صراط مستقیم قرار گرفته باید همچنان راه را ادامه داده و پیش رود تا آنجا که خدایش او را به لقاء دعوت نماید و او لیبیک آخر را در دنیا بگوید.

نکات علم:

پس از گذشت مدت زمانی از بهره مندی وی از فرهنگ غنی اسلام در نزد اساتید، خواهر شهیدمان احساس کرد که دیگر باید همزمان با تعلم، تعلیم را نیز جهت تازه ای ببخشد. بدین ترتیب جلسات، کلاسها و سخنرانیهای ایشان شروع شد و طولی نکشید که نام او در شهر وحومه فریاد همه شد. آشنائی با درس ولایت فقیه امام نیز باب تازه ای در جلسات او گشود. مطرح کردن حکومت اسلامی در عصر حکومت طاغوت برای همه تازگی و جذابیت خاصی داشت. از این پس نه تنها جلسات ایشان بیش از پیش روند عقیدتی سیاسی به خود می گرفت بلکه حرکت تازه ای در میان زنان جامعه ایجاد نمود. چراکه این زن مسلمان و رشد یافته در حکومت طاغوت و احتمالاً غافل از اوضاع سیاسی حاکم بر خود، تازه با حکومتی که خداوند آنرا می پسندد آشنا می شد.

نقد الگوهای غربی و شرقی در تمامی ابعاد، افشای توطئه های امپریالیستی صهیونیستی، کمونیستی با نقاب برداری از چهره کریه دژخیمان شاه معدوم، بیان خیانت های رژیم حاکم و نمایاندن جو خفقان و شکنجه های ساواک منحلۀ مخوف از پس پرده تبلیغاتی آزادی و دروازه های تمدن و... جامعه زنان را هر چه بیشتر آگاه می کرد و موجب حرکتشان در مسیر انقلاب اسلامی و خط امام می گشت.

دیگر بیانیۀ ها و پیامها و اخبار رسیده از امام، سرفصل هر کلاس، جلسه و سخنرانی این معلم شهیده قرار می گرفت. هر روز بر تعداد جلسات و کلاسهای تعلیمی او افزوده می شد تا آنجا که در شبانه روز فقط ۳ الی ۴ ساعت می خوابید و می گفت: هر قدر انسان بیشتر فعالیت می کند بیشتر احساس می کند که کار نکرده و باید فعالیتش را وسیع تر نماید. در اینجا به برخی از کلاسهای آن خواهر شهیده اشاره می شود تا هم زنده کنندۀ خاطرات آن دوران باشد و هم سرمشقی برای دیگر خواهران از گستردگی فعالیتهای «یک زن مسلمان»

۱- در منزل مادرشان به مدت چند سال تحت عنوان یادگیری قرآن، کلاسهای اصول عقاید و تفسیر قرآن داشتند.

۲- با عده ای از خواهران دانشجوی و فرهنگی کلاسهای هفتگی داشتند که اوایل فقط در منزل خودشان برگزار می شد اما بعد هر جلسه در منزل یک نفر برگزار شد.

۳- جلسات قرائت و تفسیر قرآن در ماه مبارک رمضان همه روزه از اذان صبح تا ساعت ۱۱

۴- تدریس بعد از نماز جماعت ظهر و عصر در مسجد

۵- در دبیرستانهایی که دبیر بودند، غیر از کلاسهای عربی و دینی، در درسهای مانند طبیعی، ذهن دانش آموزان را متوجه توحید می نمود و آن دانش آموزان که شاید اکثرشان نقش گرفته از فرهنگ طاغوت بودند را با معارف اسلامی آشنا می نمود و به آنها کتاب معرفی می نمود و از مسائل سیاسی آگاهشان می کرد.

۶- در نجف آباد (مکتب فاطمیه) در ماه مبارک رمضان در اوج ظلم و خفقان و ایجاد نا امنی از طرف ساواک منحلۀ ایشان با نام مستعار همه روزه از ساعت ۸ الی ۱۱ صبح کلاس برگزار کرده بود.

- ۷- در دبیرستان احمدیه به مدت ۳ ماه تابستان کلاسهای اصول عقاید عربی، قرائت، تفسیر قرآن و... داشتند که این دوره در روشنگری خواهران تأثیر بسزائی داشت.
- ۸- در مهرماه سال ۵۷ برای مؤثر بودن در پیروزی انقلاب کار خود را رها کرده و به آبادان رفت و در آنجا به فعالیت خود ادامه داد.
- ۹- تدریس صرف و نحو، نهج البلاغه، تفسیر سوره ای قرآن و واژه شناسی قرآن، اصول عقاید، اصول فلسفه، اسرار الحکم حاج ملاهادی سبزواری حرکت تازه ای بود که در آن جو خفقان روشنگر و حرکت بخش بسیاری از خواهران در سطوح مختلف گشت.
- ۱۰- جلسات دعا و تفسیر دعا برای تزکیه و پرورش روح.

پاره ای از خصوصیات اخلاقی اجتماعی او:

- ۱- برای اینکه وسیله هدایت حتی برای یک نفر مهیا شود از هیچ کوششی دریغ نمی نمود، یکی از دوستانش می گوید: دانش آموز یتیمی را می شناختم که از وضع مسکن خود که در جوار یک کانون فساد قرار داشت ناراحت بود تا آنجا که مشکلش را با خواهرمان در میان گذاشت و این معلم فداکار آنقدر تلاش کرد تا توانست پولی جمع آوری کرده و مسکن مناسب برای او فراهم کند.
- البته یک نمونه از هزاران فعالیت او بود که برای نشان دادن عمق توجه و جدیت و احساس مسئولیت او بیان گردید.
- ۲- در رعایت حجاب دقت شدیدی داشت و نوعی از حجاب را ابداع نمود و با الگوها و مدل های غربی و غیر اسلامی شدیداً مخالفت می نمود.
- ۳- سعی و جدیت فراوانی در شکل و سازماندهی خواهران مذهبی می نمود.
- ۴- صمیمیت و محبت توأم با حیاء بر تمام کلاسها و روابطش با شاگردانش حاکم بود.
- ۵- همیشه در حال تبسم بود، در حالی که قلبش مملو از خوف خدا و اندوهگین از مظالم حاکم بر جامعه بود و جلوه مؤمنه واقعی بود.
- چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «مؤمن همیشه به صورت شاد و به دل غمگین است.»
- ۶- قبل از سخن با عمل تبلیغ می نمود و سخن را نیز حاکم و متقن بیان می داشت.
- ۷- از فعالیت در راه خدا خسته نمی شد و در مصیبتها دچار ضعف و سستی نمی گشت.
- ۸- از اسراف وقت و سخن لغو به شدت پرهیز می نمود.
- ۹- به خاطر اعتقاد به اسلام منزوی نمی گشت، بلکه با حضور در جلسات مانند سفره ابوالفضل - که در آن زمان فقط رنگ تشریفات داشت - به جلسات محتوا می بخشید.
- ۱۰- بسیار متشرع و مقید به انجام احکام و تکالیف الهی بود.

۱۱- در دعا کردن بسیار مستمر و با خضوع بود و ارزش خاصی برای دعا قائل بود. یکی از دوستانش تعریف می کند: در یک سفر مشهد همراه او بودم بتول در تمام مدت زیارت روزه می گرفت و به هنگام دعا و زیارت بسیار گریه می کرد و حاجاتش را ملتمسانه و با سماجت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) طلب می نمود و وقتی از او سؤال می کردیم که چرا اینقدر در طلب حاجات مصر هستی؟ جواب می داد:

"همانطور که انسان اگر فرزند یا مالش را گم می کند پریشان است و در طلب و یافتن آن اصرار و سماجت دارد، در حال دعا نیز باید اینگونه باشد."

ازدواج:

ازدواج خواهرمان نیز مانند مابقی فرازهای زندگیش با دیگران تفاوت داشت، تفاوتی که درس بزرگی برای همه خواهران و برادران بوده و هست و هم فصل تازه ای بر زندگانی خودش بوده است.

برادر شهیدمان حبیب و خواهر شهیدمان بتول همدیگر را از لحاظ فعالیتهای عقیدتی و سیاسی می شناختند. در آن مدتی که برادر حبیب خلیفه سلطانی به دست سفاکان و دژخیمان رژیم زندانی شده بود، خواهر عسگری در جلسات دعائی که در منزل ایشان برقرار بود شرکت می جست و بعد از دعا برنامه سخنرانی و پاسخ به سئوالات داشت، مدتها گذشت تا آنکه برادر حبیب از زندان آزاد شد، سئوالات عقیدتی و سیاسی و اجتماعی خواهر عسگری از برادر حبیب باعث شده بود تا او بیشتر با خصوصیات و روحیات خانم عسگری آشنا شود.

پس از مدتی خانواده برادر حبیب پیرامون ازدواج او با خواهر عسگری با وی صحبت می کنند البته بعضی هم بالاتر بودن سن خواهر عسگری را بهانه می کردند اما برادر حبیب در جواب می گفت:

ما برای هدف دیگری ازدواج می کنیم، مگر حضرت خدیجه از پیامبر بزرگتر نبودند، ما هدفمان از ازدواج، خداوند است، می خواهیم دست به دست هم بیشتر فعالیت کنیم و زمینه ساز آمدن امام به ایران و استقرار حکومت اسلامی باشیم. پس از اعلام موافقت و رضایت برادر حبیب مسئله با خواهر شهیدمان بتول عسگری مطرح می شود و این همان فراز مهم زندگی اوست، چگونه جواب منفی بدهد، در حالیکه به او پیشنهاد ازدواج با کسی می شود که سمبل ایمان، تقوا و جهاد جوانان اصفهان است و از دیر زمانی لیاقت، شرافت و عظمت روح او را می شناسد و چگونه پاسخ مثبت دهد در حالیکه باید در خود لیاقت همسری کسی را بیابد که شهید مظلوم آیت ا... بهشتی او را به لیاقت و کاردانی توصیف می کند و شهید مفتاح استقامت او را در زندان و زیر شکنجه های دژخیمان چکمه پوش، درس و روحیه دادن به خود و دیگران می شمارد؟

به هر حال در مقام پاسخ به خانواده برادر حبیب می گوید: من قابلیت ایشان را ندارم و ایشان خیلی از من بالاترند، اما مادر برادر حبیب که این قابلیت و لیاقت و ظرفیت را در او یافته بود پاسخ می دهد، اشکالی ندارد شما نیز در کنار او بالا میروید.

در اینجا لازم است اشاره ای به دیدگاههای خواهر شهیدمان نسبت به مراسم و عادات متعارف در باره مراسم عقد و عروسی شود آنهم با توجه به جو حاکم بر افکار اکثریت مردم آن زمان.

به ایشان پیشنهاد شد که لباس بخرد و ایشان گفتند من لباس زیاد دارم. گفتند: حداقل یک لباس سفید بخر، پاسخ داد: لباس سفید گناهان مرا پاک نمی کند. گفتند: این رسم است آئینه و شمعدان بخر، گفت: آئینه باید دل من و همسرم باشد تا همه مردم در آن پیدا باشند.

به او گفتند: حداقل طلا و جواهر بخر، گفت: دست و گردن من طاقت آتش جهنم را ندارد و بالاخره فقط با خرید حلقه موافقت نمود آنهم با این شرط که من به بازار نمی آیم تا همه مرا ببینند و متوجه شوند. بنابراین مغازه آشنایی رفتند و یک حلقه دو ردیفه خریدند.

مادر شهید حبیب می گفت: در غسالخانه متوجه شدم که چرا اصرار بر حلقه دو ردیفه داشتند، زیرا می خواستند آنقدر در راه هدف بهم نزدیک باشند که با هم به لقاء پروردگارشان نائل آیند.

هنگامی که بحث از خرید جهیزیه شد برادر حبیب به ایشان اجازه خرید نداد و نیز مطرح کرد: در این هنگام که مردم ما در فقر و رنج زندگی می کنند من نمی توانم خانه ای مجزا تهیه کنم، و خواهر عسگری جواب می دهند: من از صبح تا شب دنبال فعالیت هستم و تو هم همین طور شب که می آیم اگر اطاقی بود، که در آن استراحت می کنیم و اگر هم نبود با مادران زندگی می کنیم. بالاخره مراسم عقد فرا می رسد، عقدی که به جرأت می توان گفت نظیر آن کم سابقه بوده است. مراسم عقد در سحرگاه آغاز شده دوستان هر دو آن شب را تا سحر به خواب نرفته و برای اجرای مراسم نهایت تلاش خود را می کردند، تا هر چه با شکوه تر برگزار گردد.

وقتی که وارد خانه شدیم در و دیوار اطاقها و خانه مزین به قرآن و سخنان پیامبر اکرم (ص) بود، که خود بیانگر عظمت روح این دو زوج جوان و هدفشان از ازدواج و بطور کلی از زندگی بود.

هنگام اذان صبح فرا رسید، موذن اذان گفت و همه با هم نماز را به جماعت اقامه نمودند و پس از آن آیاتی از قرآن کریم تلاوت و ترجمه شد و پس از آن برادر حبیب در جمع برادران و خواهر عسگری در جمع خواهران به ایراد سخنرانی پرداختند و هدف از زندگی و ازدواجشان را بیان نمودند.

دیگر خانه مملو از جماعت شده بود و شاید خیلی ها هم برای کنجکاوی و یافتن جواب سؤال آمده بودند، چرا که می خواستند ببینند خواهر عسگری که از مدتها پیش افرادی را به او معرفی کرده و پیشنهاد داده بودند و او جواب منفی داده بود، بالاخره با چه کسی ازدواج می کند و آن همسر سعادت مند کیست که خواهرمان به همسری او راغب است. به هر حال خطبه عقد خوانده شد و هر دو پیمان بستند که تا آخرین لحظه عمر پا به پای هم جهاد کرده لحظه ای از حرکت باز نایستند و چه استوار بودند در پیمانشان - تا آنجا که به دعوت خدا با هم لبیک گفتند.

پس از عقد، خواهر شهیدمان به خانه همسرش (حبیب) رفت، مادرش نقل می کرد، هرچه اصرار کردم نتوانستم دخترم را راضی کنم به تهیه جهیزیه و هر وقت می خواستم اقدامی بکنم با مخالفت او روبرو می شدم و فقط موفق شدم مقداری لباسها و کتابها و اثاثیه جزئی اش را به خانه جدیدش بفرستم.

پس از پیروزی انقلاب:

مسلماً برای کسی که از همان کودکی هر چند در محیط طاغوت جنگ بر ریسمان الهی زده و در دوران نوجوانی و جوانی در آن جو خفقان با تحمل آزارها و شکنجه های دژخیمان ساواکی، به مبارزه علیه شاه معدوم و دستگاه مخوف سلطنت او بر خواسته و در طول مبارزه اش امام را سر مشق و الگو و رهبر خویش قرار داده، پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی نقطه عطفی است، آنهم با جلوه های خاص که شاید برای عوام مردم آن جلوه را نداشته باشد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی همزمان با رشد کمی و کیفی جلسات و سخنرانی ها، طبیعتاً جبهه و شیوه مبارزه هم تغییر می نمود، چرا که دیگر انقلاب به ثمر رسیده و آن مشکلات با خصوصیات خاص خودشان دیگر وجود ندارد، اما این بدان معنا نیست که مبارزه به پایان رسیده باشد، جمهوری اسلامی هنوز دچار خدعه ها و توطئه های رنگارنگ و خانمان بر انداز شرق و غرب است و باید در آن جبهه به مبارزه ادامه داد.

موقتی ها، ملی گراها، روشنفکران به اصطلاح متعهد و مذهبی و مذهبی های به اصطلاح روشنفکر، بنی صدرها، چپ ها، راستها، چپ های چپ و راستهای راست، دموکراتها، منافقین، اقلیتها، لیبرالها، توده ائی ها، اکریتی ها، کومله ها، همه و همه خطر هائی برای انقلاب به حساب می آمدند، چرا که هر کدام به نوعی در پس پرده نفاق با ماسکی خوش آب و رنگ پنهان شده بودند و جوانان این مملکت رها شده از زیر یوغ استعمار را به انحراف می کشیدند.

البته لازم به ذکر است تنها "مبارزه" با برخی از این دستجات کذائی ملاک حقانیت کسی نبود. چرا که خیلی از این دستجات فوق الذکر نه از حب علی که از بغض معاویه ظاهراً و باطناً به جان هم می افتادند، بلکه ملاک حقانیت این بود که کسی بتواند (آن هم در آن جوی که شهید مظلوم آیت... بهشتی آماج ناسزاها و تهمت ها، حتی از ناحیه بعضی از به اصطلاح خودیها و کثیری از دستجات و برخی از مردم قرار گرفته بود) در صراط مستقیم مبارزه و خط امام بماند و منحرف نشود، و با آنها به مبارزه برخیزد.

خواهر شهیدمان عسگری" از همین گروه خاصان و اولیاء خدا بود و در جلسات و سخنرانیهای خود علیرغم پشتکار بنگاههای انگ و تهمت زنی، در افشاگری و یا در واقع رسواگری این خطوط معوج، قیام بحق می نمود و ذهن خواهران حزب... را در آن فضای تیره، روشن می نمود.

ناگفته نماند که اینگونه مبارزات همچنانکه بر همه روشن شد عواقب خطرناکی را نیز به دنبال داشت، بنابراین بارها او را تعقیب و تهدید می کردند، خواهر شهیدمان شبها به هنگام خواب ناچار بود اسلحه اش را زیر بالین بگذارد و

همسرش (شهید حبیب) با اطلاعاتی که به دست آورده بود به او خبر داده بود که آنها (دشمنان) قصد دارند مرا ترور کرده و تو را به اسارت کشند، پس اگر با آنها روبرو شدی آنقدر مقاومت کن تا کشته شوی و اسیر آنها نگردی. فعالیتهای خواهر شهیدمان همچنان گسترش می یافت تا آنجا که پس از مدتی با پذیرفتن کلاسهای عربی در حزب جمهوری اسلامی، و معارف اسلامی در مسجد امام علی(ع) دامنه فعالیتهای و روشنگریهای خویش را وسعت بیشتری بخشید.

او همت فراوانی در تشکل زنان مسلمان داشت، جلسات مکرری به صورت سؤال و پاسخ تشکیل می داد تا آنجا که موفق شد در اصفهان بنیانگذار اولین گروهائی زنان مسلمان به صورت آزاد باشد. پس از آن در جامعه زنان (سابق) شرکت نمود، اما از آنجا که سران آن جامعه خواهران را معتقد به اسلام راستین و مقید به احکام الهی و مطلع از انحرافات ظریف خطوط یافته بودند (و وضع خودشان را نیز بخوبی می دانستند) وی را اخراج نمودند.

این فعالیتهای و مبارزات ادامه داشت و هر روز گسترش یافته و کیفیت والاتری پیدا می کرد تا آنکه در زمان فرماندهی حجت الاسلام سالک و قائم مقامی همسر شهیدش (برادر حبیب خلیفه سلطانی) در سپاه پاسداران، او موفق شد تا سپاه خواهران را در اصفهان تشکیل داده و با برنامه ریزیهای متقن و ایجاد کلاسهای عقیدتی، سیاسی در سازمان دهی و رشد کیفی خواهران حزب ا... نقش بسزائی را ایفا نماید.

فرازی دیگر:

فراز مهم دیگر زندگی خواهر عسگری، زمان کاندیداتوری همسر شهیدش برادر حبیب خلیفه سلطانی در سال ۱۳۶۰ بود.

شهر اصفهان از همان اول مورد نظر و هدف دشمنان اسلام و مسلمین بود چرا که از مذهبی ترین شهرهای ایران است و در طول مدتی که از انقلاب گذشته و بخصوص از زمان جنگ به بعد این مهم را با آمار شهداء خود و با حضور دائمی مردمش در صحنه و در مقابل مکر مکاران به اثبات رسانده است.

مساله انتخابات هم که مسلم است از اهم امور برای حفظ و استقلال این کشور اسلامی است. به هر حال برادر مظلوم و شهیدمان حبیب به پیشنهاد عده کثیری از مردم حزب ا... و بزرگان شهر، نامزد نمایندگی انتخابات میان دوره ای اصفهان شد و اتفاقاً ثبت نام او مصادف گشت با مشرف شدن او به بیت ا... الحرام و مکه معظمه به جهت حج.

یادم می آید که به جهت شرکت در مناسک حج مشغول جمع آوری و تحویل و تحول بود که به او گفتم برادر حبیب تودر انتخابات ثبت نام نمودی، آیا بهتر نیست که سفر حج را یک سال به تأخیر بیندازی و خودت در شهر بمانی؟ جوابی که به من داد بار دیگر نشان دهنده همان روح والا و برخورداری از تقوای الهی اش بود، گفت نه، من مستطیع شده ام و حج امسال بر من واجب گشته، پس باید حتماً مشرف شوم.

به هر حال او عازم شد و فعالیتهای انتخاباتی شروع شد، طبیعتاً دوستانش نیز برای او تبلیغات می کردند. اما چیزی نگذشت که طبق معمول زمزمه های شیطانی در گوشه و کنار شهر به گوش رسید. بنگاههای شایعه پراکنی و تهمت و مارک زنی با تمام قوا وارد میدان شدند، از هیچ مکاری برای ضربه زدن و مخدوش کردن چهره یکی از حزب الهی ترین جوانان شهر برادر حبیب خودداری نمی کردند و... تا اینکه یک ساعت به پایان فرصت مجاز برای تبلیغات باقی مانده بود که ناگاه متوجه شدیم سطح شهر پر از اعلامیه علیه برادر حبیب شد و این پخش اعلامیه حتی تا ساعتی قبل از انتخابات نیز ادامه یافت.

چه تهمتهای ناروایی که در آن اطلاعیه ها نوشته نشده بود و چه بودجه عظیمی که صرف آن نشده بود و از چه امکانات دولتی و بیت المال که سوء استفاده نگردیده بود و از همه تأسف آورتر آنکه از بسیاری انتظار می رفت حداقل به خاطر دفاع از مظلوم و یا حداقل به خاطر دفاع از قانون که تبلیغات منفی و تبلیغات در ساعات ممنوعه را جرم می داند حرکتی کرده و یا کلامی بگویند، اما به دلایل یا به مصالحی مهر سکوت بر لبان خود زدند.

در این برهه حرکت خواهر شهیدمان خانم عسگری دقیقاً بیانگر پیروی این زن مسلمان از سید زنان عالم فاطمه زهرا علیها سلام در دفاع از حق و شوهرش علی بن ابیطالب علیه السلام بود.

خواهر شهیدمان از هیچ حرکت بحق و بجائی در این امر الهی دریغ ننمود، به استانداری، به فرمانداری اصفهان و ... نامه نوشت اما هیچ سودی نبخشید، به هر حال مهم نبود، چرا که بنده خدا برای سود حرکت نمی کند، بلکه برای خدا حرکت می کند و تکلیف را انجام می دهد، حال خواه مؤثر بیفتد و خواه نیفتد، دفاع از حق و مظلوم واجب بود، خواه در این حرکت موفق شود و خواه نشود، مهم انجام تکلیف است، وگرنه خداوند مدافع مؤمنین است و خیانتکاران را دوست ندارد و همین برای مؤمن و مخلص کافیست.

"ان الله يدافع الذين امنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور" (الحج - ۳۸).

به هر حال همسرش از سفر حج بازگشته بود و بنا به مصلحت برای خدمت بیشتر به اسلام و مسلمین تصمیم به هجرت گرفت.

بار دیگر دو همسر از خانه خود به سوی خدا و رسول او هجرت نمودند و راهی باختران شدند و در سنگر دیگری به ادامه جهاد فی سبیل الله خود پرداختند.

خواهر شهیدمان در آنجا نیز در سنگر مقدس تعلیم به ارشاد و روشنگری مردم پرداخت، وارد دبیرستانی شد و با عمل قبل از سخن و بیان شیوای خود فرزندان اسلام را با معارف اسلامی بیش از پیش آشنا نمود.

جاذبه الهی او، شاگردان و متعلمین را بسیار مجذوب می ساخت، مسوول دبیرستان می گفت: وقتی توانمندی و اخلاص او را در کلاسهای بینش اسلامی دیدیم از او درخواست کردیم تا برای همه کارکنان دبیرستان کلاسی دائر نماید.

می گفت: ما این بار معلمی می دیدیم که گویا دو زبان دارد ولی توأمأ سخن می گوید، قیافه و اخلاق و رفتارش نیز به ما درس می داد، کلاس را با تفسیر سوره مبارکه مریم (علیها سلام) شروع می نمود و سپس ما را با اصول، بخصوص ولایت، امامت، فقاہت و ولایت فقیه آشنا می نمود و نیز احکام را عملاً و لساناً تدریس می کرد.

لقاء محبوب و نظربہ وجہ اللہ

"والذین هاجروا فی سبیل اللہ ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنہم اللہ رزقاً حسناً و ان اللہ لہو خیر الرازقین لیدخلنہم مدخلاً برضونہ و ان اللہ لعلم حلیم" (الحج - ۵۸ و ۵۹).

آنها کہ در راه خدا ہجرت کردند و سپس کشتہ شدند و یا مرگشان فرا رسید البتہ خداوند رزق نیکوئی نصیبشان می گرداند کہ همانا خداوند بہترین رزق دہندگان است، خداوند آنها را داخل (بہشت) منزلی می کند کہ بدان راضی باشند و همانا خداوند علیم و حلیم است.

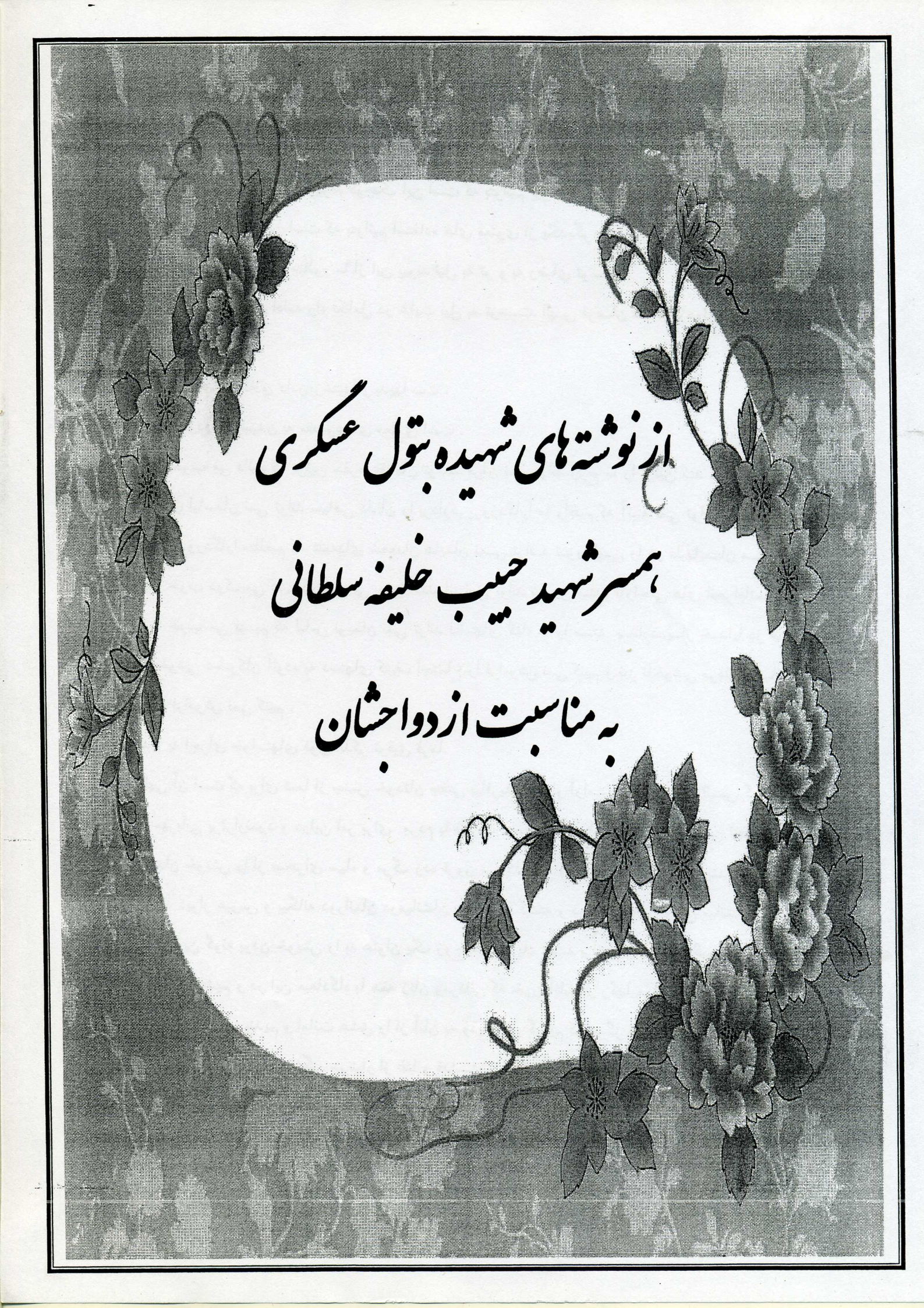
دو ہمسر بہ ہمراہ دو فرزندشان در حال ہجرت و جہاد، روز پنجشنبہ مورخ ۶۱/۲/۲۲ از شہر باختران جہت شرکت در مأموریتی کہ برادر حبیب داشت و حضور در صف نماز دشمن شکن جمعہ عازم شہر مقدس خون و قیام، قم شدند و یا در واقع عازم بہ میعادگاہ برای لقاء معبود شدند چرا کہ سفری بود کہ با نیت عبادت معبود شروع شد و بہ لقاء او انجامید.

در طول راہ حادثہ ای رخ داد کہ آن دو بزرگوار و فرزندشان را رستگار کرد و امتی را بہ داغ نشانند، البتہ شاید حیف باشد کہ در این فصل مقدس باز ہم از دشمنان و بدانیشان سخنی بہ میان آید، اما مظلومیت این دو شہید حتی پس از شہادتشان نشانگر قرب آنها در نزد حق تعالی و بغض و حسادت دشمنان حتی بہ مرگ و خون و جسد بی جان مؤمنان است.

در آن هنگام کہ خبر شہادت برادر حبیب بہ ہمراہ ہمسرش خواہر بتول عسگری و فرزندش روح ا... بہ شہر رسید، حزن و اندوہ قلوب مؤمنین را فرا گرفت و طبق معمول بہ واسطہ خون شہید پردہ از چہرہ تہمت زنان و انگ چسبانان برداشتہ شد و همانطور کہ بسیاری از آنانکہ بہ شہید مظلوم بہشتی، رجائی، باہنر و دیگر شہداء بخصوص شہدای ۷ تیر مانند شہید علی اکبر ازہ ای و امثالہم تہمت می زدند پس از شہادت این بزرگواران مجبور بہ توجیہ و تغییر موضع شدند، در اینجا نیز بسیاری باید خود را در مقابل افکار عمومی توجیہ می کردند، خوب چہ بگویند؟ گفتہ بودند او چنین است و چنان است، آنقدر گفتہ بودند کہ ہیچ جائی برای عقب نشینی و تغییر موضع باقی نماندہ بود، بنابراین بخصوص پس از آنکہ با جو افکار عمومی تشییع جنازہ روبرو شدند، در گوش ہمہ زمزمہ می کردند، مگر کسی کہ در تصادف کشتہ شود شہید است؟

آیا آنان که این سخنان را زمزمه و وسوسه می کردند با اسلام آشنا نبودند؟ آیا قرآن کریم را حتی به حد مطالعه ظاهری تلاوت ننموده بودند؟ آیا با احادیث آشنائی نداشتند؟! و یا آنکه مسأله چیز دیگری بود؟ و آنچه آزارشان می داد بغض و حسد و تکبر بود تا آنجا که شهادت این دو بزرگوار برای آنها بسیار ناگوار آمد.

به هر حال آنها توفیق یافته بودند که به حد وسع خود فرامین الهی را مطیع باشند تا آنانرا به لقاء خود دعوت کرد و آنها آخرین لبیک را در دنیا گفتند و پیکر غرق به خون این دو مهاجر و مجاهد فی سبیل الله... به همراه پیکر فرزند کوچکشان روح الله... وارد اصفهان شد و پس از انجام مراسم باشکوه در جوار محبین خدا همچون شهید بهشتی نژاد، شهید اژه ای و دیگر شهیدان قرار گرفت.



از نوشته های شهیده بتول عسکری

همسر شهید حبیب خلیفه سلطانی

به مناسبت ازدواجشان

بسمه تعالی

۱- بارخدایا، اینک که به نام تو و به فرموده تو و به خاطر تو و به خواست تو و در راه تو زندگی را شروع می کنیم اعلام می داریم که هدف ما از این پیوند کوچک این است که بتوانیم پیوند بزرگی با تو برقرارکنیم. اعلام می کنیم که قصد اصلی ما از این پیوند این است که بتوانیم استفاده های معنوی از یکدیگر برده و در سایه آن آرامش فکر و روح داشته باشیم. اعلام می کنیم که منظور ما از این پیوند نیل به تو و به رضای توست. الهی منظور ما از این ازدواج ادامه راه تکامل در غایت نیل به توست. الهی فرمان ما از ازدواج ادامه راه تکامل و فرمانبری از دستور توست.

الهی هدف ما از ازدواج طلاق دادن زشتیها و بدیهاست.

الهی قصد ما از ازدواج رسیدن به مقصودهای معنوی است.

پروردگارا ما خوب می دانیم که تزئین سفره عقدمان توسط قرآن نمی تواند روح ما را تزئین کند. بارالها ما خوب می دانیم که سفیدی لباسمان نمی تواند سیاهی دلمان را بردارد. پروردگارا ما واقفیم که آئینه نمی تواند نمایانگر بدیهای فکرمان باشد. پروردگارا مطلعیم که شمعهای شمعدان هایمان نمی تواند نور الهی را در قلبهایمان مشتعل سازد. پروردگارا ما خوب درک می کنیم که شیرینی سفره عقدمان نمی تواند شیرین کننده ناراحتی های انحرافاتمان باشد. پروردگارا ما خوب می فهمیم که لباس نویمان نمی تواند لباسهای گناه ما را مستتر بدارد. بار خدایا در ضمن این خوشی ما ناخوشی دخترکان آلوده به دستهای کثیف اجتماع را فراموش نمی کنیم و نیز ناخوشی مردان قربانی جامعه ضد خدائی را فراموش نمی کنیم.

محسوب بدار به اجرای خواستهای فوق الذکر توفیق فرما.

و از آیات الهی آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که براو آرامش یافته و باهم انس گیرید و میان شمارافت و مهربانی برقرارنمود و دراین امر برای مردم با فکرت، حق آشکار است و ما در این لحظه از لحظات آفرینش، وجدان خویش را از صحرای سیاه و مرگ زده قرون می گذرانیم و پیمان یگانگی می بندیم میان دلهای خویشاوندی که دیوار عبوس و بیگانه دورانمان درمیانشان حائل می گشته و دره عمیق فراموشی میانشان جدائی می افکنده است و بدین گونه بودن خویش را به عنوان یک زوج در تند باد ریشه برانداز زمانها، به گسیختن ها و دگرگون شدن ها خلود می چشیم و در این میعادگاه با همه زنان و مردانی که خون آنان در رگهایمان می دود و روح آنان در دلهایمان می زند پیمان می بندیم و امانت عشق را از آنان به ودیعه می گیریم که هرگز نمیریم و دوام راستین خود را که در این صحرای عظیم در عمق، فرهنگی سرشار از غنا و قداست و حلال دارد و برپایه اصالت خویش در رهگذر تاریخ ایستاده بر صحیفه عالم ثابت کنیم.

از نوشته های شهیده بتول عسگری

همسر شهید حبیب خلیفه سلطانی

به مناسبت ازدواجشان

وصیت نامہ شہید حبیب خلیفہ سلطانی



بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اجعل وفاتي قتلاً في سبيلك تحت راية نبيك مع اوليائك

هنگامی که مبارزه برای پیروزی انقلاب شروع شد و هرروز مردم با حرکتی یکی از تئوریهای مبارزه مسلحانه را درهم ریختند، به عظمت رهبری امام پی بردم. مرجعی که از آغاز از او تقلید می کردم اینک برایم به صورت پیشوائی در آمد که با روش پیامبر گونه اش باید برای مبارزه، آستان بوس درگاهش شد.

برروی روش القائی امام برای مبارزه و مقایسه آن با روش های معمول ساعتها فکر کردم و هرچه بیشتر اندیشیدم به عظمت آن زیادتیر پی بردم و این راه را جز خدا کسی نمی تواند ابداع نماید و رسولی پیامبرگونه می خواهد برای القاء این مسیر.

انقلاب پیروز شد و آرزوهایی که روزها در انتظار وصالش سوخته بودم و گمان نمی بردم بدان دست یابم برایم قابل دسترسی شد.

فریادم از اینکه نمی توانستم شغلی بیابم که سودش به طاغوت نرسد و ولایت و حکومت او را مستحکم تر نکند بلند بود و اینک در انقلاب شغل وظیفه بود و رسالت و عبادت و اصلاً عین عقیده و اعتقاد هرروز آرزو می کردم گروهی را بیابم که با آنها به مبارزه بی امان با استکبار گران پردازم گروهی که خلوص و بندگی خداوند در بین آنها حاکم باشد و رهبری کسی که بتوان ولایت او را پذیرفت و بدان وسیله به ریسمان خدا چنگ زد نیافته بودم تا درکمیده و سپاه عزیز آن را یافته ام به گونه ای که بارها به زندگی پاسداری که گمنام، لیاقت "شهادت" را بدوش می کشد غبطه خورده ام و با وجود تمام نارسائیهایی در سپاه، انسان، و مجموعه انسانها را حتی در آرزوهایم بهتر از سپاه نمی توانم تصور کنم.

چه شکوهمند است مبارزه درمسیری که فرزند رسول خدا با لیاقتی امام گونه هدایتش می کند و ایران به دنبال او حرکت می کند و چه می گویم که جهانی مستضعف.

افسوس که فرصت ندارم تا آنچه را که وجودم برایش سوخته بیان کنم و نقش ولایت راستین فقاقت را در مسیر مبارزه روشن گردانم و چه زیباست راهی که آدم احساس می کند هر لحظه و درهرکاری و به هر شکلی که بمیرد سعادتمند است و عجیب این قدر لطیف که در صورت لحظه ای غفلت آنهایی که حتی شاگرد امام (ره) بوده اند و معلم اخلاق سقوط می کنند و چه با شکوه است این انقلاب با همه آزمایشهایش و چقدر لطف از جانب خداوند که انقلاب همه دردهایم را مداوا کرده مگر آنها که طاغوتی و ناشی از فرهنگ شاهنشاهی اند.

ازملت می خواهم که دعاکنند این فرزند خود را که از آن موقع که خود را شناخته آرزویش این بوده که لیاقت شاهدان را بیابد اما با آن همه لطف خداوند همیشه سست کوشیده است.

از خانواده ام و خویشاوندان که به شدت در مورد آنها کوتاهی نموده ام می دانم که خداوند عذر هایم را نمی پذیرد ، دعا کنید در حق من .

و از بچه های محل که فریاد خودم از عدم یاری آنها بلند است با آنهمه زحمتی که بخصوص در این دوران ترورکشیدند که اگر آنها نبودند من تا به حال کشته شده بودم که من قدرت عذرخواهی از بی خوابی های شبهایشان و زحمات آنها را ندارم و خداوند تو لیاقت مقربان درگاهت را به آنها ببخش .

به برادران پاسدار عزیزم که زبانم کوتاه و قاصراست و با بزرگی خودشان مرا ببخشید. همسرم سفارش فرزندانم را به تو می کنم و آنها و تو را به خدا می سپارم که باید یکی کاظم و دیگری روح ا... شود و خودت مواظب باش که راه باریک است و مسیر حساس و هر لحظه غفلت خسران، و از کوتاهی های من در گذر.

امیدوارم که خداوند مرگی را نصیب همه ما گرداند که بتوانیم به هنگام مرگ علی وار فریاد زنیم "به خدای کعبه رستگار شدم"

والسلام علیکم ورحمة... وبرکاته
حبیب خلیفه سلطانی ۶۰/۶/۳۰

این وصیت قبل از سفر حج نوشته شده است

"خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار"

"رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان"

"شهید مظلوم دکتر بهشتی"

"آقای مهندس حبیب خلیفه سلطانی فرد بسیار لایقی است"

شهید مظلوم آیت ا... دکتر بهشتی:

آقای مهندس خلیفه سلطانی فرد بسیار لایقی است

شهید دکتر مفتاح:



پاسدار شهید سید حبیب خلیفه سلطانی

من از مقاومت‌های خلیفه سلطانی در زیر شکنجه دژ خیمان و نماز شب‌های او در زندان الهام‌ها گرفتم.

آن سردار مجاهد سپاه پاسداران که صفای چمن و پاکی دریا و استواری کو هستان و تواضع باران و دیگر صفات نیک را یکجا در خود داشت همه رابه پای خالق هستی ریخت و شهادت را تجربه کرد.

او در سال ۱۳۲۷ در یک خانواده مذهبی کارگری در اصفهان متولد شد و در سال ۴۷ دیپلم ریاضی گرفت و در سال ۵۱ از دانشگاه شریف در رشته متالورژی فارغ التحصیل شد، در زمان دانشجویی بعثت فعالیت‌های سیاسی مذهبی چندین بار توسط ساواک بزندان افتاد و آخرین مرتبه به سه سال زندان محکوم شد.

و در سال ۵۶ آزاد شد اما فعالیت‌های خود را دو چندان نمود و با تشکیل کلاس‌های تفسیر و اصول عقاید که با نظارت مستقیم شهید مظلوم بر گزار میشد و شرکت فعال در پیاده روی‌ها و تظاهرات شبانه به تلاش بی‌امان خود ادامه داد. پس از پیروزی انقلاب همراه حجت الاسلام سالک و استاد پرورش و..... به کمیته دفاع شهری رفت و همزمان با تشکیل سپاه به عضویت آن در آمد و در قسمت‌هایی از قبیل مسئولیت آموزش پرسنلی امور مالی، قائم مقام و عضویت شورای مرکزی سپاه اصفهان را بعهده گرفت... از طرف حزب جمهوری و چند ارگان دیگر کاندید مجلس شورای اسلامی شد و پس از آن به سمت قائم مقامی سپاه منطقه ۷ کشور منصوب شد و در همان سمت در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ به همراه همسر فاضله اش خواهر عسکری و فرزندش روح ا... به شهادت رسیدند*